

از جنس علم، عشق و عرفان! بررسی اجمالی ابعاد فکری و شخصیتی شهید دکتور مصطفی چمران

وحید طیبی خرمی

مردی برای اجتماع

مصطفی چمران از همان ابتدا ویژگی های یک انسان موثر اجتماعی را داشت. شاید بتوان اوج شکل گیری این خصوصیات را در دوران دانشگاه و پس از آشنایی وی با مهندس بازرگان بیان کرد؛ زمانی که او در رشته الکترومکانیک دانشگاه تهران، از شاگردان مهندس بازرگان بود و ورود او به نهضت مقاومت ملی شروع تازه ای برای فعالیت های اجتماعی گردید. مصطفی پس از پایان تحصیلات دوران کارشناسی برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت. تاسیس انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و شاخه خارج از کشوری نهضت ملی در این کشور با همراهی دکتر شریعتی و چند تن دیگر از دانشجویان ایرانی محصل آمریکا، از توجه ویژه شهید چمران به مسائل اجتماعی حکایت دارد. در ضمن او از جمله سران جنبش دانشجویی، بعد از کودتای ۲۸ مرداد و ماجرای سفر معاون رئیس جمهور وقت آمریکا، نیکسون، به ایران و حادثه ۱۶ آذر بود. در این روز نظام شاه دانشجویان معترض به سفر نیکسون رابه گلوله بست و سه تن از فرزندان این کشور رابه شهادت رساند. شهید چمران نیز جزء زخمی شدگان آن حادثه بود. او علاوه بر فعالیت تاثیرگذار خود در حوزه های اجتماعی، از ممتازان علمی دوران تحصیل خود هم بود و در نهایت توانست با مدرک دکترای فیزیک پلاسما از دانشگاه برکلی کالیفرنیا آمریکا فارغ التحصیل شود.

مصطفی چمران ساوهای در تاریخ ۱۰ مهر ۱۳۱۱ در شهر تهران دیده به جهان گشود. مصطفی معروف به دکتر چمران و شهید چمران، فیزیکدان، سیاستمدار (عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران)، وزیر دفاع ایران در دولت مهدی بازرگان و دولت موقت شورای انقلاب، از همراهان امام موسی صدر در تشکیل جنبش امل (لبنان)، نماینده دوره اول مجلس شورای اسلامی، از فرماندهان ایران در جنگ ایران و عراق و بنیانگذار ستاد جنگ های نامنظم در جریان جنگ ایران و عراق بود. این مرد علم و عرفان، سرانجام در ۳۱ خرداد سال ۱۳۶۰ در مسیر دهلاویه سوسنگرد بر اثر اصابت ترکش خمپاره به پشت سرش ندای حق را لیک گفت و به یاران شهیدش پیوست.

مقدمه

چیزی که زندگی شهید دکتر چمران را متفاوت کرده و او را به یکی از الگوهای منحصر به فرد انقلاب اسلامی تبدیل کرده است، زمان شناسی و عمل به موقع او به تکلیف است. ویژگی ای که می تواند چمران را از فعالیت در قله های علمی آمریکا با شرایط خوب زندگی به منطقه ای محروم و در حال جنگ در لبنان بکشاند. از آن جایی که بررسی ابعاد زندگی شهید چمران در چند سطر امکان پذیر نیست؛ در این نوشتار صرفا اشاره ای کوتاه به برخی از قسمت های زندگی ایشان شده است.

مطلع می شود تصمیم به مهاجرت به این کشور میگیرد. کشوری که در حال جنگ است، امکانات زندگی در پایین سطح قرار دارد و شرایط عالی زندگی در آمریکا و پیشرفت های علمی و شغلی در آنجا فراهم نیست. اما چمران تصمیم خود را گرفته است. همراه زن و فرزندانش به آنجا میرود. بعد از یک سال، همسر و فرزندانش او را ترک می کنند و با وجود اصرار به بازگشت چمران، ایشان نمی پذیرد و حتی با خانواده خود قطع رابطه می کند و در لبنان به فعالیت هایش ادامه می دهد.

عاشقانه های چمران!

روح بلند شهید چمران ویژگی متفاوت دیگر ایشان است. از طرفی یک نقاش باحساس است و یکی از همین نقاشی ها هم زمینه ازدواج دومش در لبنان را فراهم می کند و دختری به نام غاده جابر را به همسری می گیرد. تفاوت های شهید چمران، هم غاده را مجذوب خود کرده و هم متعجب! خانم غاده جابر در مورد زمان ازدواجشان اینگونه نقل می کند: از همان ابتدا می دانستم که این یک ازدواج معمولی نیست، چرا که چمران هم یک انسان معمولی نبود.

چمران اهل قلم هم بود! دست نوشته های عارفانه و عاشقانه دکتر چمران نشان دهنده روح بلند ایشان است. این روح پراحساس در وصیت نامه عارفانه ایشان نیز متجلی است. در بخشی از وصیت نامه شهید چمران می خوانیم: عشق است که روح مرا به تموج وا می دارد، قلب مرا به جوش می آورد،

استعدادهای نهفته مرا ظاهر می کند، مرا از خودخواهی و خودبینی می رهااند، دنیای دیگری حس می کنم، در عالم وجود محو می شوم، احساسی لطیف و قلبی حساس و دیده ای زیبا بین پیدا می کنم. لرزش نور یک ستاره دور، موربانه کوچک، نسیم ملایم سحر، موج دریا، غروب آفتاب، احساس و روح مرا می ربایند و از این عالم به دنیای دیگری می برند. این ها همه و همه از تجلیات عشق است.

با وجود این که شهید چمران مردی بسیار احساسی بود، در میدان جنگ و عمل نیز بی نظیر بود. ایشان پس از قیام خونین پانزدهم خرداد به همراه بعضی از دوستان مؤمن و هم فکر خود برای فراگیری فنون جنگ های نامنظم و چریکی رهسپار مصر شد و به مدت دو سال سخت ترین دوره های چریکی و جنگ های نامنظم را پشت سر گذاشت. پس از آن نیز در لبنان و ایران از فرماندهان موفق جنگی بود.

در پایان به بخشی از پیام امام به مناسبت شهادت دکتر مصطفی چمران اشاره می کنم که درسی است برای زندگی کسانی که می خواهند متفاوت باشند و در زمره انقلابیون واقعی اسلام ناب محمدی قرار بگیرند:

او با سرافرازی زیست و با سرافرازی شهید شد و به حق رسید... هنر آن است که بی هیاهوهای سیاسی، و «خودنمایی» های شیطان، برای خدا به جهاد برخیزد و خود را فدای هدف کند نه هوای نفس و این هنر مردان خداست. او در پیشگاه خدای بزرگ با آبرو رفت. روانش شاد و یادش بخیر.

خوابگاه صد، راه

بهرام اسدپور

من می نویسم صدرا شما بخوانید صد، راه؛ درست که ما با مسافتی یک ساعته رو به رو ایم اما پای درد و دل های بچه های صدرا که نشستم اینطور به من جواب دادند: وقتی نیاز باشد شما روی صندلی های بی رو کشی بنشینید که در گرما انگار روی تئور و در سرما انگار روی یخ نشسته اید و تنها راه حفاظتی باز و بسته کردن پنجره باشد، این راه برای شما صد راه می شود.

وقتی نیاز باشد شما با وسایلتان این مسافت را روی پا بایستید و با هر ترمزی یک ورزش صبحگاهی انجام بدهید، این راه برای شما صد راه می شود، وقتی نیاز باشد در یک دقیقه دیر رسیدن به سرویس یک ساعت منتظر بمانید این راه برای شما صد راه می شود، وقتی نیاز باشد در صورتیکه صبح زود از سرویس جا بمانی، برای غیبت نخوردن بهخشدید برای فهمیدن درس کرایه ی سنگینی بپرداز این راه برای شما صد راه می شود. همین طور که توضیح می دادند یاد راننده هایی افتادم که می گفتند اتوبوس ها همه قدیمی اند و داریم به ناچار و با کمک شرکت های خصوصی سر می کنیم یا شاید یاد اتوبوس های اضافی دانشگاه شیراز و اتوبوس های با کلاس دانشکده ی کشاورزی ایا شاید یاد مشکل اتوبوس هنگام برگزاری مراسمات تشکل ها! عجب داستانی است داستان این اتوبوس ها.

اما باز می نویسم صدرا شما بخوانید صد راه؛ درست است دانشجوی جدید الورود بیچاره ای که هنوز به دانشجوی علوم پزشکی شیراز بودنش می بالد و در چند ده کیلومتری ساختمان دانشگاه قرنطینه شده است نمی داند مدیریت تربیت بدنی چیست؟ نمی داند معاونت فرهنگی دانشجویی چیست؟ نمی داند نهاد رهبری چیست؟

اما یک روز که رابط سرویس ستاد یادواره صدرا بودم و اندکی پای درد و دل سرپرستی خوابگاه نشستم اینطور به من جواب دادند: دوست عزیز، تو که از روز اول خوابگاه دستغیب بوده ای چطور می توانی وضعیت اینجارا بفهمی! وقتی امکانات ورزشی اینجا فقط یک میز پینگ پنگ و فوتبال دستی هست دانشجوی بیچاره اوقات فراغتش را چکار کند؟ وقتی نماز خانه چند متری که باید داخلش به نوبت نماز خوانده شود را می بینی چه انتظاری از دیگر فعالیت های مذهبی دانشجویان داری؟

همین طور که برایم توضیح می دادند پیش خودم گفتم به راستی دلیل ریشه ای بوی سیگار های خوابگاه چیست؟ دلیل ریشه ای انفعال تشکلات خوابگاه چیست؟ آیامی تواند همین مسائل باشد؟

اما به ما یاد داده اند که انصاف را هم رعایت کنیم و نمی توان از سکوت و آرامش و تمیزی خوابگاه و صمیمیت و نزدیکی دانشجویان گرفته تا مشکلات مالی و اقتصادی دانشگاه را نادیده گرفت ولی به هر حال ما به وضعیت ایده آلی فکر می کنیم که عدالت برای تمام دانشجویان برقرار باشد ان شاء الله

فاتحه ی ادبیات را باید خواند

زهرا خسرومنش

کردن با آن روپرو میشوم نمیدانم فارسیست انگلیسیست عربیست اصلا من در آوردیست... از گوگل بیچاره طلب هم دردی میکشم. بارها شاهد به سخن در آمدن گوگل بوده ام که ازم درخواست کرده که اگر بعدها از اینها سر در آوردم او را در جریان بگذارم. با چنان سرعتی در حال جابجایی مرزهای ادبیات فارسی هستند و هیچ فکری به حال معده ی بیچاره ما نمیکند که چگونه این حجم تغییرات را هضم کند. به گمانم مغول ها هم دهانشان باز مانده... چرا که بالایی که اینها دارند بر سر ادبیات فارسی می آورند مغول ها با ما نکردند!! هر چه بیشتر به زمان معاصر نزدیک تر میشویم گویا جالب تر هم میشود!!

میتروم روزی برسد که دیگر زبان ما با زبان فرزندانمان متفاوت شود و مجبور باشیم با زبان ایما و اشاره با هم صحبت کنیم!!

خدا القبا ی فارسی را در امان بدارد صلوات ...

حافظ عذر میخواهم. به گمانم اگر فردوسی زنده بود با دیدن چنین متن هایی جان به جان آفرین تسلیم میگفت!! آسوده بخواب جناب فردوسی که شاعران حال بیدارند!! ((پرده بر پنجره اش پر می دهد / پنجره بوی کبوتر می دهد / در به کلید کسی واپسته نیست / حسن درخت تناور می دهد / شب شد و شعر اتاقتش را نگفت / تن به سپیده بستر می دهد)) شاعر: مریم جعفری اذ زمانی حالا بنظر شما این بندگان خدا که زحمت کشیدند و حین خواب شیرینشان نمیدانم چیست بلغور کرده اند!! بیاییم از شان استفاده کنیم تا دلشان نشکند!! بنظرم برای جریمه خوب باشد مثلا اگر خواستیم کسی را جریمه کنیم تنبیهش را خواندن کتاب این ها بگذاریم!!

از ادبیاتی که در فضای مجازی بکار میرود هیچ نگویم بهتر است ...

گاهی با اصطلاحاتی در حین چت

((من تو بودم / تو، تو بوده ای / ما، تو بوده ایم / من و تو، ما / نبوده ایم آشنا / نبوده ایم همصدا / نبوده ایم...)) شاعر: لیلیا اوتادی جالب شده است!!... ادبیات را میگویم. بقدری جالب شده است که حتی برای بعضی شعر و متن های به اصطلاح فارسی خودمان هم مترجم لازم شده ایم!! ترجمه اش به کنار؛ میشود برایش مترجم پیدا کرد، مفهومشان را کجای دلمان بگذاریم نمیدانم!!... شاید سرشان آنقدر شلوغ است که حین خواب مینویسند و به اصطلاح شعر میگویند!! آن بندگان خدا که از ادبیات و شعر چیزی نمیدانند و در خواب شیرین متن های چه میدانم چیست مینویسند را کاری ندارم؛ حیران ناشر آن هستم. شاید این بنده خدا، ناشر هم دست خودش نبوده و شیطان رجبم با چرک کف دست سلبریتی ها فرییش داده!! من شخصا از جناب فردوسی و